شهرآرا

SHAHRARANEWS.IR

۴شنبه

سال شانزدهم
۱۳ تیر ۱۴۰۳
۲۶ ذی‌الحجه ۱۴۴۵
شماره ۴۲۵۴

Mashhadchehreh.ir

Photoshahr.ir

سایت شهرآرا نیوز را با اسکن این کد دنبال کنید

میثاق‌نامه اخلاق حرفه‌ای

- روزنامه فرهنگی- اجتماعی- اطلاع رسانی
- صاحب امتیاز: شهرداری مشهد
- مدیر مسئول: سید میثم موسوی مهر
- سردبیر: سید سجاد طلوع هاشمی
- نشانی: خیابان کوهسنگی، ابتدای کوهسنگی ۱۵
- دفتر مرکزی: ۰۵۱-۳۷۲ ۸۸۸۸ ۱-۵
- نمابر: ۰۵۱-۳۸۴۹۰۳۸۴
- روابط عمومی: ۰۵۱ -۳۸۴۸۳۷۵۲
- شماره پیامک: ۳۰۰۰۷۲۸۹

زیارت؛ گریان‌تر از همیشه

دمای هوای مشهد

رطوبت هوا ۲۵٪ ↑۲۱° ↓۳۳°

صبح ۲۲ | ظهر ۲۹ | عصر ۳۱ | شب ۲۷

اوقات شرعی مشهد

- اذان ظهر ۱۱:۳۵:۵۴ ● نیمه شب شرعی ۲۲:۴۲:۲۲
- غروب آفتاب ۱۸:۵۲:۵۱ ● اذان صبح فردا ۰۲:۳۲:۳۴
- اذان مغرب ۱۹:۱۴:۰۹ ● طلوع آفتاب فردا ۰۴:۱۹:۲۶

امام رضا(ع):

ما خانواده‌ای هستیم که وعده خود را دِین (و بدهی) می دانیم، چنان که پیامبر(ص) چنین می‌کرد (وعده را چون دین خود می دانست).

بحارالأنوار ۹۶/۷۵

هنر روز

اثر مهدی فرخی هنرمند خراسانی با موضوع زیارت امام رضا(ع)

چکامه

از پشت پلک ها سفر آغاز می کنم

امشب
گریز آهوانه من
دست های توست
نه گنبد طلا!
آقا
تمام شهر صیّادند
پولاد پای پنجره ات آب می شود
وقتی برای دیدن تو
آسمان شوم امشب
کنار پنجره جای نگاه نیست
پرواز می‌کنم
از پشت پلک ها سفر آغاز می‌کنم

هادی منوری

نامزدبازی

به کی رأی بدیم؟!

حامد عسگری
شاعر و نویسنده

سلام بالا سر را که دادند، پیچیدند سمت کفشداری که بروند سمت خانه. درست پشت در ورودی سمت راست، جماعتی جمع شده بودند و عکس می گرفتند. نزدیک شدند، یک میز گذاشته بودند، دو تا لاله سبز رنگ و یک قاب عکس، رئیس جمهور شهید لبخندی ابدی داشت.
نزدیک شدند فاتحه‌ای خواندند و بعد راه افتادند سمت کفشداری...
-خدا رحمتش کنه زود رفت، بی هوا رفت...
-بد سوختیم...
-میگم می بینی خادم امام رضا(ع) باشی و نوکر مردم چه عزتی خدا بهت میده امام رضا(ع) کنار خودت خاکت می کنه که هرکی میاد زیارت اون یه فاتحه ام برای تو بخونه و یه سلامم به تو بده.
-خدا با همه فرق داره.
از صحن آزادی بیرون زدند، غروب بود، سوار اتوبوس شدند به سمت حسینیه دوردست محل اسکانشان.
یک طرف بولوار گروهی از هواداران یکی از کاندیداها و یک طرف دیگر گروهی دیگر موسیقی گذاشته بودند و پرچم تکان می دادند. عکس کاندیداها بزرگ روی بنر چاپ شده بود و به شهر لبخند می زدند.
-به کی رأی بدیم حالا؟
-به یکی که عزتمون کنه، یکی که ببیندمون، یکی که حواسش به سفره هامون باشه.
جوانی که کنارشان ایستاده بود شنید:
+واقعا می خواهید رأی بدین؟
-ندیم!
+نه که ندین... چه تأثیری داره؟ بالاخره خودشون یکی رو انتخاب می کنند و میذارن رئیس جمهور.
مرد همین طور که میله اتوبوس را گرفته بود گفت:
-یعنی چی خودشون انتخاب می کنن؟ خب اگر بخوان انتخاب کنن که دیگه این همه برنامه تلویزیونی و مناظره و سفر و تبلیغ و این ها برا چیه پس؟ این همه هزینه رأی گیری سر چیه خب.
+سر اینه که بگن ما دموکراسی داریم، ما مردم داریم، ما بلدیم.
-نه پسرم با عقل جور در نمیاد، من نمی تونم بپذیرم حرفاتو، ما خودمون آینده خودمون رو باید رقم بزنیم، خودمون باید حواسمون باشه که کی مقدرات مملکت رو دست می گیره و برامون تصمیم می گیره.
دو مرد در مورد انتخابات حرف می زدند، همه در حرف زدن مشارکت می کردند، هرکسی چیزی می گفت، بعضی ایستگاه ها آدم اضافه می شدند و بعضی ایستگاه ها مسافر کم.
اتوبوس به آخر خط رسید، مرد راننده چراغ ها را خاموش کرد و خدایا شکرتی گفت و به سمت موتورش راه افتاد که به خانه برود، روی طلق جلو موتور سیکلتش عکس رئیسی را چسبانده بود. آقای رئیس جمهور لبخند می زد.

اول شخص

حافظ احادیث اهل بیت(ع)

یادی از استاد کاظم مدیرشانه چی، چهره ماندگار علوم حدیث و استاد دانشگاه فردوسی مشهد

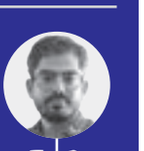
امید حسینی نژاد
روزنامه نگار

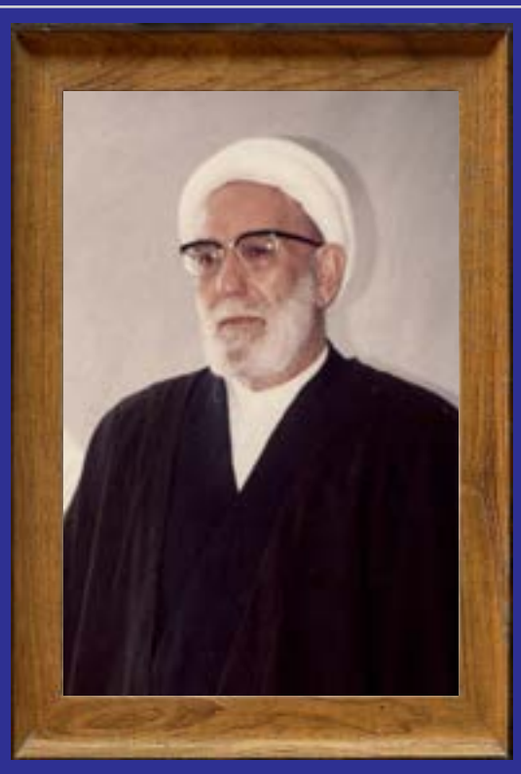

طلبه جوان مدرسه نواب بود. نوجوان خوش استعدادی که هوش و ذکاوتش همه را متوجه خود کرده بود. پدرش بازرگان بود که به تجارت کالاهای داخلی اشتغال داشت. مادرش نیز از خانواده‌ای روحانی بود. پس از دوره دبستان و دبیرستان، در حدود بیست سالگی، با تمایلی که در خود نسبت به تحصیلات دینی دید، وارد حوزه علمیه مشهد شد. برایش اهمیت داشت که محضر استادان شناخته شده مشهد را درک کند به همین دلیل زانوی ادب در مقابل ادیب بزرگ دوران، ادیب نیشابوری زد و از خوان پربرکتش بهره برد. در فقه و اصول هم از محضر بزرگانی استفاده کرد که هرکدامشان چون خورشیدی در آسمان علم خراسان و ایران می درخشیدند.
دوستان هم چون او عاشق علم اندوزی بودند. در دوره‌ای که طلاب کمتر به فکر نوشتن در مجلات آن هم با نثری پخته و امروزی بودند کاظم به همراه شیخ محمد که فرزند شیخ مهدی واعظ و مهدی که فرزند شیخ عباسعلی محقق بود جلساتی راه انداختند و خود را موظف کردند تا در موضوعات مختلف مقالاتی بنویسند و برای همدیگر بخوانند تا قلمی روان و جذاب داشته باشند.
مسیر علمی شیخ کاظم تا سال ۱۳۳۷ خورشیدی به همین منوال گذشت. در همان سال زمزمه های تأسیس دانشکده الهیات در مشهد به گوش می رسید. مسئولان دانشگاه مشهد به دنبال استادان باتجربه و فاضلی برای تدریس در دانشکده بودند. چون در رشته الهیات، استادی با درجه دکترا نداشتند، از او و یکی دو نفر از دوستانش تقاضا کردند که آنجا تدریس کنند. شیخ کاظم که جو حاکم بر حوزه مشهد را می دانست تصمیم گرفت تا با استادش شیخ هاشم قزوینی مشورت کند. آقای حاج شیخ هاشم که بسیار مرد خوش فکر و روشنی بود و امتیازات زیاد و دید وسیعی داشت، به او گفته بود که وظیفه شماست که بروید و تدریس کنید.
شیخ هاشم قزوینی ماجرای این جو حاکم بر حوزه های علمیه را برای شاگردش بیان کرد که سابقا در مدارس ایران، زمانی که معلم نداشتند، از کسانی که در حوزه های علمیه درس می گفتند، تقاضا می کردند در مدارس درس بدهند یا آنجا را اداره کنند. مخالفان دین، چون دیدند اگر این مدارس تحت اشراف حوزه و علما اداره شود، جایی برای تبلیغات آن ها باقی نخواهد بود، چاره جویی کردند و به مرحوم آقا سید ابوالحسن که در آن زمان مرجعیت عامه را داشتند، گفتند که این مدارس از سوی دولت غاصب اداره می شود و رفتن اهل علم به آنجا، مناسب نیست. این بزرگوار هم از این جهت نهی کردند. آن کسانی که متدین بودند این مدارس را کنار گذاشتند و کسانی که توجهی نداشتند، ماندند. به این ترتیب، این سنگر خالی و بعد به وضوح عواقبی بر این کار مترتب شد.
شیخ هاشم رو به شاگردش کرد و گفت: «حالا که دانشکده الهیات در اینجا افتتاح شده، نگذارید که این سنگر خالی بماند.» این بود که او به این دانشکده رفت و بعدها هم از دوست قدیمی اش آیت ا... واعظ زاده که آن زمان در قم تحصیل می کرد دعوت کرد که در کنار او به تدریس در دانشکده بپردازد. این روش در تهران هم رواج پیدا کرد و عده ای از فضلای حوزه علمیه، از جمله شهید مطهری، به دانشکده الهیات تهران رفتند و این دو دانشکده، یعنی دانشکده الهیات تهران و دانشکده الهیات مشهد، توسط این آقایان حفظ شد.
شانه چی سال ها در این دانشکده به تدریس دروس حدیث مشغول بود. اما او به این امر بسنده نکرد. آرزو داشت که حدیث را به درون جامعه ببرد. او سال ها در بخش نسخ خطی کتابخانه آستان قدس مشغول بررسی نسخه های خطی حدیثی بود. در اثنای همین پژوهش ها به «چهل حدیث»هایی که از سوی بعضی از بزرگان نوشته شده بود، برخورد کرد. این دست نوشته ها با خط زیبای بعضی از خوش نویسان ایران نوشته شده و یکی دو تا از آن ها از سوی شعرای نامی ایران، به نظم درآمده بود. فکر کرد که این ها حیف است در این گوشه غربت بماند. اولین کاری که شروع کرد، «چهل حدیث» جامی بود. نورالدین عبدالرحمان جامی، چهل حدیث را انتخاب کرد و معنای هر حدیث را در دو بیت شعر گنجاند. این نسخه با خط سلطانعلی مشهدی، خطاط نستعلیق ایرانی، نوشته شده بود.
شانه چی بعد از پیروزی انقلاب اسلامی وقتی بنیاد پژوهش های آستان قدس رضوی تأسیس شد از چهره های تأثیرگذار این نهاد علمی بود و از همان روزهای نخست در ادامه همان آرزوی خود برای اینکه حدیث اهل بیت(ع) را به درون جامعه ببرد به دنبال آن بود تا آثار زیادی با تکیه بر روایات ائمه(ع) منتشر کند. تا سال های آخر عمر با برکتش این دغدغه را داشت و توانست مسیر این بنیاد را به این سمت سوق دهد.
حالا اگر از هر دانشجویی که در رشته الهیات درس خوانده نام کاظم مدیر شانه چی را بپرسی او را با کتاب های «علم الحدیث» و «درایه الحدیث» می شناسد. او با آرزوی توسعه حدیث اهل بیت(ع) روز و شب گذراند و توانست این آرزوی خود را در دانشگاه ها و حوزه های علمیه محقق کند.

اثر مشترک شانه چی و «بقا» در مدح علی ابن موسی الرضا(ع)

از آنجایی که از کلمات امام رضا(ع) نسخه‌ای با خط خوش و تزیینات نوشته نشده بود، شانه چی که از همان سال های نوجوانی خودش راجیره خوار خوان حضرت رضا(ع) می دانست، همت کرد تا کتابی در این زمینه به زیور طبع آراسته کند. او با بررسی کتاب های حدیثی، چهل سخن کوتاه از حضرت رضا(ع) انتخاب کرد و بعد آن ها را به یکی از شعرای خراسان، استاد باقرزاده «بقا» عرضه کرد و او هم به همان کیفیت نسخ قبلی، هر بندی را در دو خط به شعر درآورد. استاد شانه چی مقدمه‌ای هم بر این اثر نوشت.

قاب طلا

زیارت دلیل رفاقت بود

حمید سلطان آبادیان
عکاس و نویسنده

آن سال های نه خیلی دور حواسمان نبود که ثبت کنیم تا «بماند به یادگار». فکر می کردیم که همه چیز ماندگار است. سر به هوا بودیم، خیالمان این بود که همه چیز همیشه همین طور که هست می ماند. می آمدیم و می رفتیم. با کوچه پس کوچه های شهر آشنا می شدیم. دور فلکه سراب قرار می گذاشتیم و می رفتیم تا خیابان سعدی، از کوچه شاهین فر گذر می کردیم و وارد کوچه مخابرات می شدیم، از محله چهارباغ می گذشتیم تا می رسیدیم به ورودی شیرازی. آنجا چند لحظه کنار هم می ایستادیم، بگو بخند و سر و صداهایمان به سکوت می رسید. چشم هایمان برق می زد. دستی به لباس هایمان می کشیدیم، دست بر سینه می گذاشتیم و سلام می کردیم.
آن کوچه پس کوچه ها را از خیابان های شلوغ بیشتر دوست داشتیم. حس و حالشان، در و دیوارشان، خانه هایشان، دکان هایشان، آدم هایشان و عطر و بویشان برایمان آشنا تر بود. چقدر می گفتیم و می خندیدیم. چقدر جلو دکان عکاسی توی مسیر می ایستادیم و عکس ها را تماشا می کردیم. یکی مان می گفت: «بِرِم یک عکس یادگاری بیگیرِم» قدم توی دکان می گذاشتیم و داخل نرفته برمی گشتیم و نمی گرفتیم! نمی دانم رویمان نمی شد، پول نداشتیم، وقت کم بود یا دکان شلوغ بود. هرچه بود، می گفتیم باشد برای قرار بعدی و دوباره راه می افتادیم و می گفتیم و می خندیدیم. بعضی از این کوچه پس کوچه ها راه دورتر بود، اما کیفش این بود که برای زیارت، بیشتر با هم بودیم و بیشتر قدم می زدیم.
زیارت، ما را به هم نزدیک تر می کرد، حالمان خوب تر می شد، باهم آشنا تر می شدیم. درست مثل کوچه پس کوچه هایی که ما را به حرم می رساندند. مسیرمان یکی بود و مقصدمان مشترک بود.

می رفتیم و می آمدیم. تا روزی که از همانِ آغازِ قرار، عزممان را برای ثبت یک عکسِ یادگاری، جزم کردیم. قرار گذاشتیم تصویر پشت سرمان، صحن حرم باشد. قرار گذاشتیم خوب چانه بزنیم. قرار گذاشتیم فقط یک عکس چاپ کنیم و آن را نوبتی به خانه هایمان ببریم. قرارومدارهایمان را گذاشتیم و در همان راهِ آشنای همیشگی به راه افتادیم. از دور قاب عکس ها را دیدیم، اما به دکان عکاسی که رسیدیم کرکره اش پایین بود! ایستادیم و خندیدیم. انگار قرار نبود که ثبت کنیم تا «بماند به یادگار». ایستادیم کنار هم جلو کرکره دکان عکاسی، همان طور که قرار بود توی عکس ژست بگیریم. همه ساکت شدیم، به روبه رو نگاه کردیم. انگار که عکاس روبه روی دکانش ایستاده است و دارد از ما عکس می گیرد. یکی مان گفت: یک، دو، سه... و تمام شد. توی خیالمان عکسِ یادگاری مان را مفت و مجانی ثبت کردیم. همان طور که خوش و خرم راه می افتادیم که برویم یکی مان گفت: «فقطِ توی عَکسِمان صحنِ حَرَم نبود» او یکی دیگرمان زود جواب داد که: «خُب الان مِرِم تو صَحنِ حرمم یکی دِگِه همیجوری مِگیرِم ...»
خندیدیم و راه افتادیم.

عکس: سید حسین تهوری